

يك روز از

زندگانی داریوش

تأليف

فردیناند یوستی

ترجمه

دکتر رضا زاده شفق

از نشریات گپسیون معارف

حق طبع محفوظ

مطبعه مجلس - ۱۳۱۴

نشریات کمیسیون معارف

ترجمه دوره تاریخ عمومی عالم

۱۴ ریال	تاریخ ملل شرق و یونان
« ۱۶/۵	تاریخ رُم
« ۲۰	تاریخ قرون وسطی
« ۲۰	تاریخ قرون جدید
	تاریخ قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسه
« ۳۰	و امپراطوری ناپلئون
« ۲۵ قسمت اوّل	در دو جلد تاریخ قرن نوزدهم (معاصر)
« ۲۵ قسمت دوم	

۵ ریال	تاریخچه نادرشاه
« ۹	جنگیز خان
« ۵	سیاحتنامه فیثاغورس در ایران
« ۵	تاریخ مختصر ایران بعد از اسلام

این ترجمه را مترجم برسم ارمغانی ناچیز

بمحضور مهین دانشمند جناب آقای پیرنیا (مشیرالدوله) تقدیم میدارد

يك روز از

زندگانی داریوش

اسکن شد

تألیف

فردیناند یوستی

ترجمه

دکتر رضا زاده شفق

از نشریات کمیسیون معارف

حق طبع محفوظ

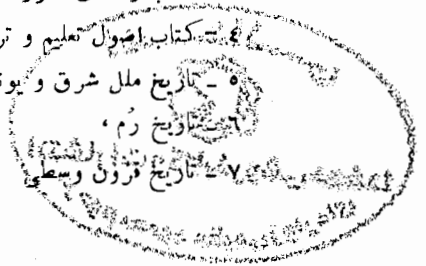
مطبعه مجلس - ۱۳۱۴

بنام خداوند بخشنده مهربان

در اواخر سال ۱۳۰۲ موقعی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه زمامدار امور ریاست وزراء و آقای سلیمان اسکندری وزیر معارف بودند برای مساعدت با نشر معارف بامر و اشاره مقام ریاست وزراء هیئتی مرکب از ده نفر باسم کمیسیون معارف از آقایانیکه اسامی آنها در صفحه مقابل ذکر میشود معین و منتخب شد تا در این امر تبادل نظر نموده اقدامی را که مفید و لازم میدانند بکنند. هیئت مزبور پس از مطالعات لازمه نظامنامه ای نوشت که بامضاء مقام ریاست وزراء رسید و اجرا شد.

کمیسیون مقتضی دانست بطوریکه در نظامنامه مقرر است اعانه هائی جمع آوری کند و آنرا در امور معارف عام المنفعه بطور الاهم فالاهم بترتیبی که کمیسیون بنسبت وجوه جمع آوری شده مقتضی بداند صرف نماید. برای مقاصد فوق در ابتدای کار مبلغ هشتاد و نه هزار و هفتصد سی ریال و پنجاه دینار اعانه جمع آوری گردید و مطابق نظامنامه در بانک گذاشته شد تا در موقع لازم بترتیب مقرر بمصرف برسد. کمیسیون قبلاً در نظر گرفت وسائل تألیف و ترجمه بعضی از کتب مفید که قابل استفاده محصلین مدارس و سایرین باشد فراهم و از محل اعانه جمع آوری بطبع رسانیده منتشر نماید. کتبی که تا کنون از طرف کمیسیون تألیف و ترجمه شده و بطبع رسیده بقرار ذیل است :

- ۱ - کتاب الفباء تألیف آقای مهدقلی هدایت
 - ۲ - کتاب قرائت برای سال اول مدارس »
 - ۳ - کتاب رهنمای آموزگاران »
 - ۴ - کتاب اصول تعلیم و تربیت ترجمه و تألیف آقای عیسی صدیق
 - ۵ - تاریخ ملل شرق و یونان
 - ۶ - تاریخ روم
 - ۷ - تاریخ قرون وسطی
- ۱۴ ریال
۱۶۵
۲۰



- ۸ - تاریخ قرون جدید ، ۲۰ ریال
 ۹ - تاریخ قرن هجدهم و انقلاب کبیر فرانسه و امپراطوری ناپلئون ، ۳۰ »
 ۱۰ - تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) قسمت اول | در دو جلد ۵۰ »
 ۱۱ - تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) قسمت دوم | ۵۰ »
 ۱۲ - تاریخ نادرشاه ، ۵ »
 ۱۳ - چنگیز خان ، ۹ »
 ۱۴ - سیاحت نامه فیثاغورس در ایران ، ۵ »
 ۱۵ - تاریخ مختصر ایران بعد از اسلام . ۵ »

اینک رساله يك روز از زندگانی داریوش که نسخه مطبوع آن بموقع انتشار گذاشته میشود شانزدهمین کتاب از دوره نشریات کمیسیون معارف است .

اعضاء کمیسیون از اینکه در مرحله توسعه اطلاعات و تهذیب افکار قدیمی چند یدشرفته و در نتیجه جدیت متمادی خدماتی انجام داده اند بسی خوشنود بوده و امیدوارند در آتی نیز بنشر کتب نافع موثق شوند و حتی الامکان بترتیب مؤثر و سودمندی که در نظر دارند وسایل استفاده را فراهم آورند . رئیس کمیسیون معارف

محمود علامیر

اسامی اعضاء اولیه کمیسیون معارف بترتیب حروف تهجی نام خانوادگی آقایان

آقای سلیمان میرزا اسکندری	آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی
مرحوم میرزا احمد خان بیدر (نصیرالدوله)	آقای حاج میرزا محمودخان علامیر (احتشام السلطنه)
آقای میرزا حسنخان پیرنیا (مشیرالدوله)	آقای دکتر محمدخان مصدق (مصدق السلطنه)
آقای میرزا حسینخان پیرنیا (مؤمن الملك)	مرحوم میرزا اسمعیل خان مرتضائی (ممتاز الملك)
آقای میرزا سید محمد خان تدین	آقای حاج مهدیقلیخان هدایت (مخبر السلطنه)

اسامی اعضاء فعلی کمیسیون معارف بترتیب فوق

آقای سلیمان اسکندری	آقای احمد سعیدی
آقای یوسف اعتصامی	آقای ارباب کیخسرو شاهرخ
آقای حسن پیرنیا	آقای محمود علامیر
آقای سید محمد حجازی	آقای مهدیقلی هدایت
آقای ابراهیم حکیمی	آقای رضاقلی هدایت

حاصلات فروش کتب مشروحه فوق بمصارف تألیف و ترجمه و طبع کتب سودمند دیگر خواهد رسید .

مقدمه

فردیناند یوستی (Ferdinand Justi) از دانشمندان و شرقشناسان نامی آلمان بشمار است. تالیفات او در تاریخ و جغرافی و نامهای تاریخی ایران از نفایس تحقیقات علمی محسوب است.

این رساله که بموجب دستور کمیسیون محترم معارف ترجمه شده البته گذشته از تاریخ و روایات تخیل نیز در آن کار کرده ولی نکته ای که باید مورد توجه خوانندگان محترم قرار گیرد آنست که تمام روایات این کتاب مستند بمطالعات عمیق و زحمات سالیان دراز است که مؤلف دانشمندان داشته و اخبار تمام نویسندگان قدیم یونان را جمع و آنها را در مؤلفات خود و در این رساله گل چینی کرده و هیچ مطلبی را بدون مأخذ ذکر ننموده است.

مترجم در ترجمه این رساله حتی الامکان بسبک متن رعایت کرده و تغییری مهم نداده و تنها در چند مورد توضیحاتی بطور پاورقی افزوده است.

دکتر رضا زاده شفق

داریوش پسر **گشتاسپ** که پس از **کوروش** مؤسس دولت جهانگیر ایران بود بیکمان برازنده ترین و هوشمندترین شاهان سلاله خود بشمار است.

کوروش چندان سرگرم جنگ و جهانگیری بود که دمی آسایش نداشت و روزی شمشیر را بزمین نداشت ولی **داریوش** با اینکه در آغاز شاهنشاهی خود بناچار روزگاری در تأدیب طوائف و افرامان بسر برد سپس فرصت اصلاحات کشوری نیز بدست آورد. برای اداره کارهای مملکتی شماره ای از بزرگان ایران را برگزید و آنها را بحکومت ایالات یا به شهربانی ها^۱ برگماشت و بهریکی فرمانده سپاهی همراه کرد تا مراقب آنها باشند و آنها را از تجاوز و ستم باز دارند. بجای رسم بدهی های قدیم که عبارت بود از هدیه و پیشکش آوردن بدربار اصول صحیح مالیات نهاد و راهها ساخته و آنها را در سایه پاسکاههای لشکری نگهبانی کرد تا کاروانیان و برید شاهی بی آسیب رفت و آمد کنند. این ترتیب برید و مخبره چندان منظم بود که در زمان کوتاهی فرمان نظامی بجاهای معین میرفت و احکام در سرتاسر کشور انتشار می یافت. مقصود از تالیف این رساله تصویر زندگانی **داریوش** در پایتخت خودش میباشد و آنچه مؤلف را در اینکار بیشتر تشویق کرد همانا عبارت است از اینکه این پادشاه اخبار خود را خود بواسطه سنگنبشته های میخی بیادگار گذاشته و گاهی آنها را با تصویر پیکر خود هم تزیین نموده است.

میدانیم که وقتی **کامبوجیه**^۲ از ایران بدور بود معنی یعنی يك روحانی مادی بشاهی برخاست و **کامبوجیه** در بازگشت از مصر بر سر راه بی آنکه جانشینی نامزد کرده باشد در گذشت، پس **داریوش** بدستگیری شش تن از بزرگان ایران غاصب را خلع کرده و کشته و خود سلاله ای که با سلاله **کوروش** خویشاوند بود تأسیس نمود تا اینکه آن سلاله بدست **اسکندر** منقرض شد.

۱ - شهربان مخفف ستره یا ون است که فارسی قدیم است و ساتراپ باسین تلفظ یونانی است نه ایرانی (مترجم).
 ۲ - **کامبیز** تلفظ فرانسوی است.

اکنون برای اینکه بتوانیم **داریوش** پادشاه را با شکوه و بزرگی درباری خودش در برابر چشم مجسم داریم ناچاریم کمی بر قوت خیال خود بیفزاییم و خواننده را از اواخر قرن نوزدهم (که تاریخ تألیف این کتاب است) حدود ۲۴۰۰ سال باز پس ببریم و اگر گاهی توصیف ما خیال او را دوباره به زمان حاضر کشید امید که معذور خواهیم بود. جا دارد که در این تخیل شاهنشاه ایران را از کارهای معمول روزانه بکنار و در روز جشن و بار تصور نمائیم. چون سزاوار است این جشن را در پایتخت خود شاه تماشا کنیم بهتر است آئین مهرگان را که بنام مهر بود و در موسم اعتدال خریفی گرفته میشد برگزینیم. در این موسم نشیمن گاه شاه در استخر بود چنانکه بهار را در شوش و تابستان را در هگمتنه^۱ و زمستان را در بابل بسر میبرد.

داریوش در استخر قصری بزرگ ساخت که هنوز ویرانه های با عظمت از آن باقی است ولی در بابل نشانه ای نمانده و در شوش تنها خرابه ای از تلاری مانده و در هگمتنه يك سرستون و چند تخته سنگ ما را ب یاد آن روزگار گذشته میاندازد.

برای اینکه بتوانیم بهار گاه شاه بار یابیم فرض کنیم یکی از شاهان دوردست ما را بنمایندگی و با ارمغانهای گرانبها بدربار او فرستاده تا او را برای کامیابی که در سرکوبی یاغیان حاصل کرده مبارکباد گوئیم. در این مسافرت نباید از شاهراه ایران قدیم بواسطه دوری که دارد صرف نظر کنیم خاصه هنگامیکه میدانیم در پایان آن بدیدن بار گاهی نایل خواهیم شد که هنوز هم ویرانه های آن موجب شکفت سیاحان جهانست. از دیگر سوی رفتن از اینراه ما را از آسیب یغما شدن و یا کشته گردیدن برسر راه نکه میدارد زیرا در این ایام بعضی گذرگاهها در ایران

۱ - نام درست ایرانی همدان در قدیم همین بوده و کاف هم خفیف تلفظ میشده. اکباتانا تلفظ یونانی است و بقلط در ایران معمول شده (مترجم).

هست که شخص تنها بیاسبانی چند صد سرباز از آنجاها می تواند سلامت بگذرد.^۱
 پس از دریا گذشته و در جوار شهر سارد^۲ وارد شاهراه قدیم ایران میشویم که از
 آسیای صغیر امتداد یافته از شهر آرپل گذشته به شوش میرسد و از آنجا راه
 کوهستان را گرفته و از کوهسنگ های کوه کیلویه و بختیاری عبور نموده به حوضه
 رودخانه های ارس و یلووار میرسیم که ویرانه های آثار **کوروش و داریوش** و
خشیایارشا نزدیک بهم در مجاورت آن واقع است.^۳ سپس از روی پل یکی از این
 دو رود گذشته و از تپه هائی که هنوز آثار برج و بارو و آبراهه در آنها باقی است
 عبور کرده بویرانه های پایتخت یعنی استخر میرسیم که تا مدتی بعد از ظهور
 اسلام هم یکی از شهر های بزرگ فارس بشمار میرفت. در جنوب شرقی استخر
 یازچه زمین بلند پهنای مشاهده میکنیم که از برآمدگی کوهسنگ حاصل شده و آنرا
 سرتاسر هموار کرده اند. بران زمین است که کاخهای مرمری هخامنشی از دور
 نمایان میگردد. این زمین مرتفع بشکل میدان چهار گوش درازی است که به کوه
 تکیه زده پیرامون میدان از تخته سنگ های بزرگ مرمری که آنها را با وجود مختلف
 بودن شکل درست بهم جفت کرده اند و برخی از آنها بدرازی پانزده تا هفده گز
 میرسد بسبب ساختمانهای عظیم ساخته شده و در گوشه شمال غربی آن پله کان

۱- این کتاب شصت سال پیش تألیف یافته و این جمله اشاره باوضاع ایران در زمان ناصرالدین شاهست، عجب آنکه روزنامه ایران آنزمان همه جاها را امن و امان و مشغول دعا گوئی شاه فلك فرمان نوشته، فاعتبروا یا اولی الابصار!

۲- سارد پایتخت قدیم مملکت لیدی واقع در قسمت غربی آسیای صغیر نزدیک بساحل رودخانه (هرموس) است. این مملکت بسال ۵۴۶ قبل از میلاد از طرف **کوروش** پادشاه هخامنشی مسخر شد.

۳- این رود ارس غیر از ارس آذربایجان است، این رود را گر (یا کور- از نام **کوروش**) نیز میگفته اند و حالیکه هم کر یا کامفیروز گویند، جغرافیون قدیم مغرب زمین معمولاً آنرا ارس (Araxes) نامیدند و یلووار همانست که آنها (Medus) نامیده اند (تاریخ ایران قدیم تألیف **شیپگل** ج ۹۳) در جغرافیای سیاسی ایران تألیف آقای **کیهان** و نزهة القلوب و معجم البلدان و مسالك و ممالك **ابن خردادبه** به کلمه یلووار و کامفیروز رجوع شود (مترجم).

بزرگ در دو سو از هر مر سیاه بنا کرده اند که بقول سیاح و پیکرنگار **کرپورتز**^۱ زیباترین ساخت پله درعالم است. این پله کان باندازه ای پهناور و پله های آن بعدی پست است که هشت تاده مرد میتواند بآسانی و بیهلوی هم سواره بالا بروند. تا پله ها را بالا رفتیم بامدخل درباری که از آثار اعقاب **داریوش** است روبرو میشویم. این يك عمارت چهار گوش بوده و از سه سو در داشته و سقف آن روی چهار ستون بسیار بلند و روی سقف بارنگ آسمان و نقش ستارگان، پیرایه دار بوده. پایه های طرفین دو در که مواجه پله است بامجسمه های ابوالهول که چهره آدمی و تنه گاو با پیرهای بزرگ دارد تزیین شده. اگر پس از برآمدن از پله ها از در سوم عمارت دربار گذشته بدست راست به پیچیم زمین همواری دیده میشود که سابق باغ و گلزار بوده و از آنجا عمارت چهل ستون را می بینیم که وقتی بشکل محتمشی فرمان **خشیارشا** ساخته شده و عبارت بوده از يك تالار بزرگ میانه با سه اوتاق در سه سوی آن و مراسم جشن و مهمانی در آن تالار اجرا میشده. این تالار سی و شش ستون و هر يك از سه اوتاق دوازده ستون داشته که بیکجا سقف چوبین همه ساختمان روی هفتاد و دو ستون استوار بوده است. قسمت بزرگ این بنا از بین رفته و قدیم ترین سیاح اروپائی^۲ بسال ۱۶۲۱ بیست و پنج ستون از آن دیده و اکنون هنوز سیزده ستون باقی است. پشت سر این تالار سطح زمین کمی بلندتر میشود و روی آن قصر **داریوش** واقع است و کمی آنسو تر باز عمارت **خشیارشا** است. پس از فاصله ای باز تالار بسیار بزرگی نزدیک کوهپایه واقع است که از عمارتهای نامبرده بکنار است و به کران زمین بلند هموار واقع است. ازین تالار که مخصوص جلوس و بارعام و پذیرائی نمایندگان خارجی بوده هنوز پایه های تمام درها و پنجره ها مانده است و از سنگهایی که بزمین موجود است پیدا است که این عمارت صد ستون داشته.

۱ - Ker Porter.

۲ - گویا منظور مؤلف **پیترودلاواله** Pietro Della Valle سیاح ایتالیائی باشد (مترجم).

از سنگنبشته ها و سنگنگاریها که بر روی این ساختمانها است هم بانی آنها را میتوان پی برد و هم استعمال آنها را. چنانکه در مدخل عمارات معمولاً پیکر پاسبانان کنده شده و بر درها خود شاه با پاسبانی که سائبان بر سرش فرا داشته دیده میشود و هم چنین به دو سوی در تالار جلوس تصویر شاه بر روی تخت مشاهده میشود و در تالار خوراک پیکر خوانسالاران و خدمتکاران را نگاشته اند که اقسام خوراکی مانند کباب شکار با دیس و کاسه بدست گرفته و بر سر خوان میبرند. اکنون فرض میکنیم که جشن مهرگان بر پاست و شاه در قصر صد ستون جلوس کرده و ما برای حضور در مراسم این جشن باز یافته ایم. این مراسم دربار ایران بسیار باشکوه و گوناگون بود. دیدن روی شاه با پایه خدایگانی که او را بود و باشکوه و آرایشی که در پیرامون او کرد میآمد بر هر کسی دسترسی نمیشد. پادشاه ایران نه تنها مانند قیصران روم پس از مرگ در رده ایزدان بشمار میرفت بلکه در زندگی هم اورا بس بزرگ داشتند و آسمانی اش می پنداشتند. در سنگنگاریها همواره او را مظهر خدای نیکی جلوه داده اند که تیغ در تن مظهر بدی که در برابر اوست فرو میبرد.

در مصر هم فرعون را خداوند می نامیدند و در نینوا پیکری از **سارداناپال** ^۱ اول پیدا شده که در برابر او ستایشگاهی برای او ساخته اند و در بابل رسم بوده که رهگذران و بیگانگان بایستی پیکر زرین شاه را کرنوش کنند. شاهان ساسانی و اشکانی خود را از ایزدان شمرده و خویش را برادر ماه برده و تبعه آنها آنها را سایه یزدان و خدایکان لقب داده اند. اگر جیها تا قرن شانزدهم این رسم را داشته اند چنانکه تصویر شاهان خود را دران اوان بانقش علامت قدسی نگاشته اند. بهمانطور که گفته اند **مهر** چشمها و گوشهای بشمار داشته و همه چیز را میدیده و می شنیده، هم چنین پیرامون تصویر شاهان از چشمها و گوشهای بسیار پراست. یدش از آنکه بتوانیم حضور این خدای زمینی را دریابیم باید نخست از سر پاسبان ارک (ارکید) درخواست کنیم عریضه ما را باو برساند. این پاسبانان از

۱ - سارداناپال تلفظ یونانی است و آشوریهها **آشوربونی بعل** (اسوربانیال) میگفتند (مترجم).

ایرانیان برگزیده هستند و رختی زیبای زردوز برتن و زنجیری از زر بکردن دارند و بازوبندی که يك سرش نوك تیز آهنین و سر دیگرش کلوله است مجهّز و باتیروکان مسلح اند و در جاهای مختلف ارگ شاهی یاسبانگاه دارند و بیش پله رو و بکنار درگاه ایستاده اند. اینها مزد دریافت نمیکنند زیرا در همان قصر شاهی زندگی میکنند و خوراك و پوشاك میگیرند. یاسبان بیدرنك خدمتکاری صدا کرده و عریضه ما را باو میدهد، اونیز آنرا به بارسالار میدهد و او بحضور شاهنشاه میرساند. این درباریان هم اشخاص معمول و دربان ساده نیستند بلکه از بزرگانند و فرمان پادشاه را شنیده و بجا میآورند و همه روز بجای خود هستند تا گاهی که رخصت رفتن بآنها داده شود. فرمانبر فرمان شاه را بما میرساند. پس از آنکه **داریوش** از سرای خود بیرون آمده و از گذرگاهی که سرتاسرش مفروش است گذشته و به تالار بار میآید هزارید او که رانوشید^۱ نام دارد دست ما را گرفته و از در بزرگ به تالار راهنمایی میکند. چون از بدبختی بزبان پارسی آشنا نیستیم ناچار باید ترجمانی بمرامی کنند و در این شهر که پایتخت ممالك بازبانهای گوناگون است ازین ترجمانها و زباندانها بسیار است. از سوئی جنبه نمایندگی ما و از دیگر سو همراهی هزارید با ما جلب احترام خاص سپاهیان را نسبت بما میکند و یاسبانان در برابر ما بحال سلام ایستاده درست مانند تفنگ پیش گرفتن سپاهیان پروس آنها هم نیزه بیش میکشند بفرق اینکه سپاهیان ایران بادست راست از بالا و بادست چپ از پائین نیزه میگیرند. در صدر تالار بزرگ تخت شاه دیده میشود که روی تختگاه بلندی قرار یافته و تندیهای زیاد سنگی که نقش نمایندگان گوناگون ممالك تابعه

۱ - اصطلاح یونانی این منصب خلیارخوس Chiliarche است یعنی رئیس هزار نفر و در ایران قدیم هزارید میگفته اند و آن بنابحقیق **گریستنس** در دوره ساسانی هم مستعمل بوده و معنی صدراعظم میداده (رجوع شود بترجمه تاریخ ساسانی Christensen چاپ طهران منتشره کمیسیون معارف صفحه ۴۶) بعدها بصدر اعظم دربار ساسانی عنوان وزرگ فرمدار (بزرگ فرماندار) میدادند. کلمه فوق در زبان ارمنی مانده و آنرا هازارایت تلفظ میکنند (مترجم).

هستند آنرا بر دوش گرفته اند. پایه‌های تختگاه مانند پنجه شیری ساخته شده که هر يك بر سنگی مانند باستون قرار یافته و از بالا بيك ساقه ای سنگی که ظاهراً از چند شاخه فراهم آمده می‌چسبد. بگوشه‌های تختگاه تیر کھائی نصب است که پرده‌ای را از بافته بابلی نگهداشته اند و بر آن پرده شبیه خیالی ایزدان و تصویر قرص پر دار آفتاب و دورده گاو و شیر بافته شده و بر آن نشیمنگاه تخت واقع است. پایه‌های نشیمنگاه نیز مانند پایه‌های تختگاه روی پنجه‌های شیر متکی به ته ستون استوار است. پشتی‌بان تخت بلند و راست است و پله‌ها بقدری بلند است که زیر پای شاه یا کرسی زرین می‌گذارند. هم کف و هم پشت تخت از فرشهای زیبا مزین است و نوع اینگونه تخت همانست که در مصر و آسور هم بوده و نظیرش بروزگار ما رسیده است. حضرت **سلیمان** داد تختی از عاج برایش ساخته و زر کوب نمودند و آن تخت شش پله داشت و در تکیه گاه آن پیکرهای شیر بود. همچنین اینگونه تختها در قبر **رامسس سوم** فرعون مصر کشف شد که در اطراف آنها پیکر اسیران جنگ نقش شده. بنا بر روایت **همر** یا کرسی همیشه جزو تخت بوده. نویسندگان یونان از تخت زرین شاهان ایران سخن رانده اند که معلوم میدارند مانند تخت حضرت **سلیمان** زر کوب بود. همچنین از روایت **کورتيوس**^۱ بدست می‌آید که نقش **اسکندر** را روی کرسی زر نهادند.

نقش **داریوش** که احتمال میرود شبیه خودش باشد در ترعه‌ای که بین نیل و دریای احمر بحکم خود او کنده شده بود پیدا شده. این نقش ناچار کار صنعتگران مصر بوده و چون آنها از روزگار باستان پیکرهای شبیه و مخصوصی برای فراغه ساخته‌اند پس میتوانیم تصوّر کنیم که این پیکر نیز تمثال صحیح **داریوش** است.

در پیکرهای وی که صنعتگران ایران تراشیده‌اند شکل سر تابع نقش معمول

۱ - Ernest Curtius مورخ معروف آلمانی قرن نوزدهم که تألیف مهمی در تاریخ یونان دارد. (مترجم).

بوده و مانند سرهای دیگر شاهان است که فرق زیاد از هم ندارند. در این بیکر قسمت سر نیمرخ نقش شده و بینی درازی مستوی با خط پیشانی دارد و دهان کمی پیش آمده و چشم ژرف و تیز است. کیسو و موی صورت شاه و درباریان بزرگ پیراسته و آراسته است و از اطراف سر حتی پیش پیشانی حلقه زده و بیائین افتاده و در پشت سر کیسوی انبوه و پیچیده از زیر کلاه بدر آمده. ریش هم مانند کیسو با گرم ها آراسته است؛ تاج شاه گوناگونست. در سنگنگاریهای تخت جمشید عبارت است از دیهیمی با تنه گرد پهن و بالبه فوقانی برآمده ای. از رنگ و آثار فلزی که بر سنگها مانده حدس زده اند که صنعتگر يك صفحه طلائی را که روی آن نقش دیهیم بوده بر روی سنگ نصب کرده بود. از اخبار باستات معلوم است که زیورهای دیگر مخصوص تاج نیز وجود داشته. از آنجمله تاجی بود بنام تیارا^۱ (که آنرا آسیائیهها کوربازیا یا کیدری هم مینامند) و شبیه آنرا در سنگنگاریهای آسوری مشاهده مینمائیم. تیارا کلاهی مخروطی برنگ آبی یا ارغوانی بود که مانند عمامه دستاری سفید گرد آن میپیچیدند و آنرا دیهیم هم مینامیدند. ولی موافق آنچه نویسندگان متأخر یونانی تعریف کردند تیارا پوششی بوده که طرفین صورت و دهان را هم میپوشانده. در نقش مینای معروف پومپه^۲ی شاه ایران از آن تیارا بر سر دارد که از روی کلاه پوشیده شده و قسمت چانه را هم گرفته. همچنین سر پوشهای اشکانیان به همین شکل است. شاه حالیه (یعنی ناصر الدین شاه) تاج مدوری مزین با زر و گوهر میگذارد که شبیه بتاجهای

۱ - اغلب نویسندگان یونانی از تاج ایرانی بنام (تیارا) ذکر کرده اند ولی از اخبار و کتابهای خودمان خبری راجع باصل این کلمه بدست نیامده.

۲ - مقصود شهر معروف قدیم روم واقع در بای کوه (وزو) ایالت حالیه ناپولی (نابل) است. این شهر بسال ۷۹ میلادی در اثر آتش فشان (وزو) زیر خاکستر نهان شد و در ۱۷۴۸ يك دهاتی مجسمه هائی پیدا کرد و این محرك شد که در آنجا از همان تاریخ حفاریات شروع نمودند و تا کنون دوینجم شهر مزبور از زیر خاک بدرآمده و تمام آثار تمدن روم قدیم را نشان میدهد از آنجمله است يك لوحه بزرگ نقش مینا (موزائیک) که جنگ داریوش سوم و اسکندر را در (ایتوس) مینمایاند و آن بسال ۱۸۳۱ کشف شد (مترجم).

مجسمه نیمه انسان و نیمه حیوان است که در تخت جمشید مشهود است، پس این شکل تاج هم از قدیم وجود داشته. در باره تاج شاهی ایران نیز مانند جعبه جواهر **داریوش** افسانه ای هست. **شاپور** مورخ ارمنی (متوفی در ۸۱۸ میلادی) مینویسد که **یو آب سپهسالار داود** نبی تاج شاه طایفه **بنی عمون** را گرفته و آنرا بر سر **داود** نهاد (رجوع شود به تورات کتاب دوم سموئیل ۱۲ - ۳۰) بعد حضرت **سلیمان** و **رحایم** و **ایام** و تمام شاهان یهودیه همان تاج را بر سر نهادند. **بخت النصر** آخرین شاه یهودیه را با تاجش بابل برد و او آنرا به جانشینان خود باز گذاشت، بعد بدست **کوروش** و سلاله او افتاد، سپس **اسکندر** آنرا از **داریوش** سوم باز گرفت. بالاخره به تصرف **آنتیوخوس** درآمد و او نیز از **ارشاک** (اشک) شکست خورد و بدین واسطه تاج بدست اشکانیان و اولین ساسانیان رسید. بعد **کنستنتین** (قسطنطین) شاه بیزانس از **شاپور** اول درخواست کرد تا آنرا پیش او فرستد تا یکی دیگر نظیر او را برای او بسازند. مورخ مزبور گوید **کنستنتین** تاج اصلی را نگهداشت و تاج ساخته را بنمایندگان ایران که خدا بچشم آنها پرده کشیده بود داد و آنها بدل را از اصل نفهمیده و آنرا بایران آوردند. بقول مورخ مزبور آن تاج در ایام خود او یعنی قرن نهم میلادی در قصر شاهی بیزانس بوده و روزهای یکشنبه قیصران آنرا بر سر می گذاشته اند.

بعد از ورود بقصر خود **داریوش** را می بینیم. این پادشاه رختی فاخر دیبای ارغوانی موج خورده و چین دار موافق لباس مادها بر تن دارد که بلندی آن تا پاها میرسد و آستینهای آن گشاد است و بازار دوزی و جواهر زیور یافته.

کورئوس مورخ گوید روی لباس **داریوش** نقش شاهین منقوش بود ولی **فیلوستراتوس**^۱ گوید نقش جانور عجیبی در آن بوده که دور نیست مقصود نقش ابوالهول ایرانی بوده باشد.

۱ - **فیلوستراتوس** Philostratos مورخ و نویسنده یونانی قرن دوم و سوم میلادی (مترجم).

در یکی از برجسته های تخت جمشید دیده میشود که سنگتراش در زمینه لباس گرده گلپایی را کنده و ناچار رنگ آنها را زرین میخوابسته تا از رنگ متن که ارغوانی بود فرق داشته باشد. شاه زیر این جبهه مادی قبائی نیز پوشیده که از گردن تا کنار دامنه مغزی سفید دارد و کمر بندی روی آن بمیان بسته است. ایرانیان از زن و مرد شلوار می پوشیدند و این عادت را یونانیان آشنا نیستند. شلوار **داریوش** قرمز است. کفشها برنگ زر زعفرانی و پاشنه ونوک دار و شبیه بکفش **اتروسکی** هاست.^۱ پافزار یا (نعلین) را که میان آسوریها رایج بود ایرانیها معمول نداشتند زیرا در ایران زمین کوهستانی و خار دار است و کفش قوی ضرورت دارد. گذشته از تاج از نشانه های سلطنت یکی نیز عصای زرین است که شاه در دست میگرفت و آن نخست علامت قضاوت بوده و از توراۃ نیز مستفاد میشود که قضاۃ عصا در دست می گرفتند و بی گمان در قدیمترین ایام هم همین رسم بوده است و مجرمینی را که پیش قاضی می آوردند همانجا با آن چوب قانون آنها را مجازات می نمود. در کتاب ایللیاد **همر** هم دیده میشود که **(ادیسه اوس)** با عصائی که در دست دارد تازیانه های خونین بر پشت **(ترویستنس)** میزند هم بمدلول مز موردوم از مزامیر زبور مسیح و دشمنان را با عصای آهنین زده آنها را مانند کوزه ای خرد و خاش خواهد کرد. بموجب نقشهای تخت جمشید شاه در دست چپ دسته گل گرفته که شبیه بنوعی کمنار^۲ است. ایرانیان که در حضور شاهند گل انار در دست دارند و گاهی میوه ای معطر بدست میگیرند چنانکه امروز هم این عادت مرسوم است.

چون درسنگنگاریهای ایران مظاهر الوهیت را بادهسته گل نقش کرده اند معلوم میگردد گل معنی دینی داشته خاصه گل کمنار که همواره بدست **(آفرودیت)** آسیائی و مصری پیدا است.

معلوم است که شاهنشاه ایران گذشته از اینها بسی تزیینات زر بر خود دارد.

۱ - قوم **اتروسکی** Etrusque از اقوام قدیم بومی ایتالی.

۲ - مقصود از کمنار Lotus میباشد (مترجم).

در ایران گذشته از گنجینه های گرانبهای شاهان کانهای زر و سیم و جواهر و سنگهای قیمتی مانند باقوت و زمرد و فیروزه و مروارید هست و در سواحل دریاهای ایران از آن بسیار بدست می آید. هم چنین شاه مهری طایفه امضای فرمانها و کوشوار و بند کردن و بازو بند های زرین دارد و ارزش تمام زینتهای تن شاه را حدود دوازده هزار (تالینت)^۱ یا پانزده ملیان (تالر) تخمین کرده اند. شاه امروزه ایران هم (که عبارت باشد از ناصرالدین شاه) در موارد رسمی چندان غرق جواهر و الماس و زمرد است که وقتی میان مردم می آید مانند یکپارچه آتش دیده می شود (رجوع کنید به سیاحتنامه کرپورتر ج ۱ ص ۳۲۵). پیداست که این تجمل باحال فقر و بدبختی مردم آندبار تضاد بد نامطلوبی بوجود می آورد. گذشته از این آرایشها شاه ایران تن خود را باروغنی معطر مخصوص می مالید و آن عبارت بود از مخلوط روغن گل آفتاب گردان که در پیه شیر پخته و با زعفران و شراب خرما تعبیه می شد.

اکنون نظری باطرافیان شاه بیفکنیم. نخست پیشکاری است که چتر در دست دارد تا آنکاه که شاه بیرون می رود آنرا سایبان روی سر شاه کند. دیگر خدمتکاری که بادبزن در دست گرفته و مامور راندن پشه های اهریمنی میباشد. هم چنین پیشخدمت دیگر دستمالی بدست دارد که بسیار معطر است و گاهگاه شامه شاه را با آن معطر می کنند. در طرفین تخت دو ظرف سیمین برای دود خوشبو و عود ساخته اند و خادمی کردهای خوشبو مانند^۲ مر و دارچین و بخور دیگر در آن می نهاد تا دود معطر آنها ساطع گردد.

بسوی تخت کمان دار **داریوش** موسوم به **گبریه** و تیر انداز موسوم به **اسپاتین** ایستاده اند. این شخص یکی از مشاورین ششکانه **داریوش** در موقع سرکوبی **بردیه**^۳ یاغی بود و پنج تن دیگر که نامهای آنها در تاریخ **هرودوت** و در

۱ - هر تالنت طلا را ۶۰۰ فرانک فرانسه نوشته اند. پس مبلغ فوق جمعاً تقریباً معادل هفتاد و شش میلیون ریال می شود! (مترجم).

۲ - **اسمردیسی** تلفظ یونانی این نام است (مترجم).

سنگنبشته‌ها آمده در ردیف او صف کشیده‌اند و اینها هفت بزرگان کشورند و باطراف شاه چنانند که **امشاسپندان** بدور سر **اهورمزد**. در برابر آنها یعنی بسوی راست تخت پاسبانان **داریوش** و خوانسالاران و میراخور موسوم به **اویبار** و میرشکار و اوتاق داران و رختداران ایستاده‌اند، در میان اینها **هزارپد** مشغول راهنمایی مهمانانست. در همان ردیف امرای هفتکانه و کمی دورتر از تخت شاهی هفت وزیران ایستاده‌اند و آنها عبارتند از **هزارپد** یا صدر اعظم، وزیر مالیه و داخله و **موبدموبدان** که جبهه سفید بی آرایش و عصائی بلند در دست دارد و **دبیرپد** نیز حاضر است و کار او نه تنها ضبط مقالات و اشعار بزبانهای گوناگون است بلکه وقایع روزانه را ثبت می‌کند و آنها بدرون باروئی که درهمدان است ضبط میشود. جغرافی نویسی معروف **اصطخری** گوید که مغ‌ها کتابهای تاریخ در شیز^۱ را نگه میداشتند. گذشته از اینها که نام برده شد کنجور شاهست که نگهداری جواهر و آلات بااوست نیز **انبارپد** در ردیف آنها حاضر است.^۲ سرانجام در برابر تخت بزرگترین درباریان مملکتی ایستاده‌است و نام او **آریارامنه** است که شغلش تاج‌داری است و او همانست که اشکانیان او را **سورن** و ارمنی‌ها **تکدیر** نامند. این **سورن** بدربار اشکانیان یکنوع سپهسالار بود و چندان رتبه بلند داشت که بروزهای نبرد هزار شتر ابرار و دوپست ارباب کستمرده زنان دربار او را می‌کشیدند و امتیاز نهادن سه رشته مروارید بر تاج یا (نیارا)ی خود را داشت.

۱ - شیز ناحیه‌ای بوده در آذربایجان، نویسندگان قدیم یونانی آنرا (کنزکه) و نویسندگان متأخر رومی آنرا (کنزکه) و مؤلفین ارمنی (کنزگ) نامیده‌اند. در نقطه صحیح این ناحیه اختلاف هست. **یاقوت** و بعضی دیگر آنطرف ارومیه گفته‌اند و آنجا را مولد **زرقشت** شمرده‌اند بنا بر تعریف دیگران در محل تخت سلیمان حالیه در جنوب شرقی مراغه بوده. بنا بر بعضی محققین همان کنجه است. در **یاقوت** و **ابن خردادبزه** اشکال کنزنا و جزه و جزق نیز آمده و گاهی آنرا عین شیز شمرده گاهی از آن تفکیک کرده‌اند. در شیز یکی از آتشکده‌های معروف بوده است و نام آنرا **آذرخش** و **آذرگشنسب** یا **آذرگشسب** ضبط کرده‌اند (مترجم).

۲ - **انبارگپد** از القاب مهم دولتی ساسانی بوده که شغلش نظارت ذخایر و ارزاق و انبار دولتی بوده. (مترجم)

گذشته از این مأمورین، کسانی که در پیشگاه شاه بحسن خدمتی معروف شدند القاب خاصی میگیرند و اجازه حضور بدربار دارند حتی ممکن است شاه فرمانی صادر کرده آنها را از بستگان خود شمارد و آنها با دعوت بر سر خوان شاهی هم مفتخر گردند. هم چنین در این مجلس شماره ای از شهربان ها را می بینیم که برای حضور در جشن شاهی از جاهای دور دست به استخر آمده اند، نیز از ملوک تابعه بعضیها هستند از آنجمله است **سینه نسیس** حکمران کلکیا که بعد در جنگ سالامیس کشته شد (رجوع شود به کتاب موسوم به ایرانیان تالیف **آخیلوس** «اشیل»). **ایضاً بید** شیخ حکمران آلبانی. با این ترتیب هنوز تمام مأمورین دربار را ذکر نکردیم مثلاً در قسمت اندرون خواجگان زیاد هستند، هم جمعی پیشخدمتها برای برتن کردن و در آوردن لباس شهریار و پیشخدمتی که هر روز بامدادان شاه را با این سخنان بیدار میکند «شاهای برخیز و تکالیفی را که بفرمان خدا بگردن تست انجام ده» و خدمتکاری که وقت را نکه میدارد و میزبانان و میراخوران حتی سگبانان. ایرانیان **سک** را دوست میداشتند و هر ایرانی دارا، چندین **سک** داشت و انواع آنرا از **ممالك** مختلف مانند هند میآوردند، حتی دین زرتشت هم **سک** را حمایت کرده و در نتیجه این علاقه عقاید خرافی هم نسبت باین حیوان بوجود آمده است. وجود **یک** طبیب درباری هم مهم است و معمولاً شاه از خارجه طبیب می خواهد و پزشکان دربار دارای مقام عالی هستند. ایرانیان در طب بیونانیان و مصریان نمیرسیدند ولی با اینهمه خودشان طبابت داشتند و در کتابهای دینی زرتشتی که در ایام هخامنشی دین ایران بود اشارات طبی موجود است از آنجمله راجع بجراحی سخن رفته و در ذکر شرایط عمل گفته شده که جراح باید قیچی را درست بگیرد حتی با کمال سادگی توصیه شده که بهتر است جراح ناشی نخست برتن اشخاص غیر مؤمن آزمایش نماید و چون پخته گشت مؤمنین را عمل کند. هم چنین در آن کتابها نزدیک به بیست جور ناخوشی نام برده شده که اکنون آنها بر ما معلوم نیست. نیز گفته اند که **کوروش** بمشاورت نامی ترین پزشکان

داروخانه‌ای که بهترین داروها در آن بود تأسیس کرده بوده. از طرف دیگر مصریها در فن طبابت بیشتر آزمایش داشتند و مخصوصاً در نتیجهٔ عمل مومیائی کردن مرده‌ها بپاره امراض درون تن انسان برخورد و علت آنها را پی برده بودند، بنا براین **داریوش** بدربار خود طبیبان مصری هم داشت و روزی طبابت آنها غلط درآمد و در نتیجه جمله محکوم باعدام شدند ولی پزشك یونانی **دموکیدس** از اهل (کروتین) که در حضور شاه مقرب بود بشفاعت آنها برخاست و آنها را رهایی بخشید.

این شخص چندان مورد توجه شاهانه واقع شد که فرمان داد او را بنام پزشك رهایی بخش شاه پدش بانوان حرم معرفی کردند و بانوان اوراسینی پراز زر بخشیدند و آن باندازه ای پر بود که بندگان در بردن آن دشواری کشیدند و مقداری از زر بزمین ریخت و شماره ای از غلامان آن زرها را برای خود کرد آوردند. **دموکیدس** **آتوشا** زن **داریوش** و دختر **کوروش** را از يك بیماری سینه معالجه کرد و در مقابل این خدمت اجازه گرفت تا بوطن خود برگردد. هم چنین از طبیبان نامی یونانی در ایران **کتزیاس**^۱ نویسنده معروف بدربار **اردشیر** ضمن بود او را از زخمی که در جنگ کوناکزا برداشته بود معالجه کرد و مدت ۱۷ سال در خدمت آن پادشاه ماند. **اردشیر** بی میل نبود که **هیپوکرات** (بقراط) طبیب نامی دیگر را نیز جلب بدربار خود کند ولی این کار عملی نشد.

نمایش حاضرین مجلس شاهی بسیار تماشائی است زیرا رخته‌های کوناگون برتن دارند. خود پادشاه و بزرگان کشور لباس مادی پوشیده اند و فرق عمده لباس شاه همانا در لطافت پارچه است ولی ایرانیان دیگر دیده میشوند که لباس قدیم پارسی دارند و رخت پیرایه دارمادی را اعتنا نکرده اند. اینها يك تیارا بر سر

۱ - Ktesias، طبیب درباری **اردشیر** دوم بود و کتابی مفید راجع بایران تألیف کرده و باینکه عین آن از بین رفته از اخبار آن در کتب دیگر یونانی نقل شده. از آنجمله از او نقل شده که بدربار ایران روزنامه‌های درباری نگه میداشتند و حوادث روزانه را در آن می نوشتند و این از لحاظ وجود سواد و دانش در ایران مهم است (مترجم).

تهاده اند که از جلو تاب خورده و شبیه بکلاه «اسکونی» هاست، آستین قبای آنها بلند است و دستها را می پوشاند و شلوار چرمی دارند و شمشیر ایرانی از طرف راست بر کمر بسته اند و سر غلاف با چرم بندی بزانو بسته شده. نیز جبهه ای بردوش دارند که تا حدی می رسد و آنرا از بالا بگریبان استوار کرده اند تا نیفتد.

در آنسوی صف مأمورین نمایندگی هند دیده میشوند که بر سر آنها شخصی ایستاده و کلاه مخروطی که بالای آن بطرف پشت سر مایل است پوشیده و آن بزنجیره های مروارید مزین است. بر تن این نماینده لباس ابریشمی بلندی است که تا پاها می رسد و ببازوان او دست اورنجن و برسینه گردن بند های مروارید مشاهده میشود. بسوی دیگر نماینده یونانی ایستاده که لباسهای بافته کاری مخصوص یونان پوشیده و روی آن بالاپوش رنگین و نگارین دارد که روی يك دوش بند است. پهلوی او نوك كلاه نماینده سکه های بیلندی یکو جب دیده میشود که خود کلاه بیشتر بشب کلاه شبیه است و در جنب نماینده باختری با کفش های ساقه کوتاه و شلوار پیچ و خم دار جا گرفته. يك زنکی نیز جزو بندگان شاه دیده میشود که پوست ببری پوشیده که جلوه آن در مقابل رنگ پوست سیاه زنکی نامحسوس است چنانکه از آنسو رنگ سفید يك هازند رانی با کيسوی مشکي و لباس سیاه که بر تن دارد تضاد تشکیل میدهد. بسوی دیگر شخصی در میان جمع نظر را بخود جلب میکند و پا های او کمی کوتاه است، بینی خمیده، لب های کلفت شهودی و چشمهای ژرف آزمند دارد و موی پیچیده سیاه پیشانی او را گرفته قبا و یا افزار رنگین دارد و سر او تنها روسری نازکی بسته است، این شخص فرستاده روحانیان بیت المقدس است که برای توضیحات دادن بشاه راجع بساختمان معبد آتشهر آمده است.

بمحض ورود به این مجمع مختلط جایی را بمانشان میدهند، بعد غلامی از

۱ - قومی بودند ایرانی و در قدیم به جل سیستان حالبه مهاجرت و در آنجا اقامت کردند، اسم سیستان (سگستان = سجستان) از آنها است. نویسندگان یونانی آنها را اسکیت و ارویائیها Scythians نویسند (مترجم).

کاسه زرین با غاشق شیرینی برداشته بما میدهد؛ پس از آن دستمالی روی زانوی ما انداخته نوشیدنی می آورند؛ سپس با گلاب دست و صورت ما را میشویند و مجمر عود بزریر چانه ما میگیرند (رجوع کنید سفرنامه Sir ker porter ج ۲ ص ۲۵۰).

سرانجام سپید که عصائی در دست دارد، آرزوی ما را عملی کرده و ما را در پیشگاه معرفتی میکنند و شاه عصای زرین خود را بیابین آورده بدین روش اجازه بما میدهد چنانکه وقتی **اخشورش** هم نسبت به **استر بهمین** گونه اجازه داده^۱. در این حال تکلیف ماست که بخاک افتیم و بعد دست راست را بروی دهان بگیریم تا مبادا نفس ما با اینکه فاصله زیاد است بچهره شاه رسد. خطابه ای که در حضور پادشاه ایراد میکنیم نه تنها باید بممالك مختلفه که منطقه سلطنت **داریوش** است اشاره کند بلکه لازمست پایگاه خداوند کاری او را هم ذکر نماید. هم چنین برای جلب توجه او از ارمغانهایی که در این کاروان بحضور او آورده شده نام برده شود.

پس از آن شاهنشاه فرمان میدهد که بما نیز انعامها و خلعتها داده شود چنانکه این رسم نسبت با میران و نمایندگان جاریست. این انعامها از این قرار است: « يك قبای ارغوانی مادی، چادری کرانها با کلدوزی و بافته کاری زیبا، سندلی سیمین با سایبان، کاسه های زرین جواهر نشان، زنجیر و بازوبند های زرین، يك شمشیر و يك اسب سفید از جنس اسب نسا^۲ که از آخور خاص شاهی می آورند ».

بعد از آنکه پیغام خودمان را توسط ترجمان بیابان بردیم گذشته از هدیه ها که شاه به رئیس کشور ما عطا می کند نیز فرمان میدهد که در میهمانی که امروز بمناسبت جشن مهر گمان برپاست حضور داشته باشیم. گرچه این تالار بزرگ جشن در زمان خود **داریوش** هنوز ساخته نشده بود ولی ما در عالم خیال قصر زمان پسر او را در نظر گرفته و تصوّر میکنیم خود **داریوش** آنجا حضور دارد.

اگر این نظر را بمناسبت تاریخی نبودن آن نه پسندیدیم پس فرض میکنیم

۱ - رجوع کنید بکتاب **استر** در توریة. این کتاب بیشتر افسانه مانند است. دور نیست مقصود از **اخشورش اردشیر** باشد.

۲ - شهری بود بین خوارزم و نیشابور (مترجم).

بواسطه بکنوع افسون مشرق زمینی از استخر فارس در يك آن به شوش منتقل کردیم که در آنجا تالاری شبیه بتالار استخر فارس منسوب به **داریوش** موجود است. با این ترتیب درجائی خواهیم بود که داستان معروف **اخشورش** و **استر** در آنجا جریان یافته.

اگر ویرانه های استخر را ملاحظه نمائیم می بینیم ستون ها بلندتر و از هم دورتر از آن هستند که بتوان روی عمارت را سنك پوش کرد، پس بامگاه عمارت بواسطه تیرهای بلند چوبی ساخته شده بوده و ستون ها هم سقف را نگه میداشتند و هم سرتیرها روی سر ستونها استوار میشده.

در اطراف ستونها حلقه های سیمین بوده که قالبها از آنها می آویخته اند و این قالبها بمثابه پرده و حائل بود که سه اوتاق پیرامون تالار را از آن جدا می کرد و بهمین معنی است که در توریة کتاب **استر** باب اول فقره ششم گوید: « پرده ها از کتان سفید و **لاچورد** با ریسمانهای سفید و ارغوان در حلقه های نقره برستونهای مرمر سفید آویخته». ایرانیها بسیار خوار نیستند و يك ایرانی متعارف در خوراك بس ساده و معتدلت. حتی برخوان شاهی نیز بیشتر از لزوم خوراکی گذاشته نمیشود زیرا پیداست که شخص از اقسام گوشت و سبزی و انواع روغن و ادویه تنها یکی دو قسم را میتواند در غذا بکار برد و آرایش و تکلف عمده سفره شاهان در ظرفهاست که کاملاً از زر و سیم میباشد.

با اینهمه سادگی غذا البته اشخاص متوسط که بنان روغنی با سیاه تخمه و يك پارچه گوشت کباب عادت دارند ممکن است سر سفره شاهی از بسیار خواری بیمار گردند، بخصوص چونکه بعد از غذا شیرینی های زیاد صرف میشود و گفته اند چون یونانیها عادت باین اندازه حلویات ندارند از سر سفره ایرانی معمولاً اگر سینه برمیخیزند. امروز هم در ایران شیرینی خوردن عادت است و بعد از غذا اقسام حلویات صرف میشود و همه مردم از شاه تا دیگران در سراغ اقسام شیرینیهای نو ساخت هستند.

هرودوت در کتاب خود از آرایش و تجمل سفره ایرانیان سخن رانده و از تأثیری که این تجمل نسبت به یونانیها خاصه اسپارتیها که در وضع غذا ناشی بوده‌اند داشته چنین گفته: **پاوزانیاس** شاه اسپارت روزی يك خوراك ایرانی را كه بدست يك آشپز ایرانی با تمام ظروف و تجملات تهیه شده بود با غذای یونانی مقایسه کرده و به‌مواطنان خود که دعوت داشتند چنین گفت: «من شما را دعوت کردم تا این غذاها را خورده و ببینید شاه ایران چه گونه نظر است که این گونه زندگی عالی را در ایران گذاشته و بما یونانیهای زیون بیچیز رو آورده است». این سرگذشت **پاوزانیاس** روزی نسبت به **وهوك** (اوخس) شاه ایران پیش آمد کرد. وقتی مصریها بایران هجوم کردند و شکست خوردند و پادشاه آنها اسیر افتاد و شاه او را سر سفره خود میهمان کرد حکمران مصر بعد از مشاهده تجمل خوان شاهنشاه ایران تبسمی کرده چنین گفت: «شاهها اگر میخواهی بدانی که يك پادشاه کامران چگونه غذا میخورد فرمان ده تا آشپزان من خوراك مصری آماده نمایند» **وهوك** اجازه داد و بعد از مزه کردن غذای مصری گفت خدا شما مصریها را برباد کند که این چنین غذای لطیف را گذاشته بسراغ خوراکی ساده ماشتاقتید. ولی این حکایت با قصه دیگر مغایرت دارد و آن این است که **تاخوس** نام مصری تا در وطن خود بود بسیار معتدل زندگی میکرد و خوراکش ساده بود ولی در موقع اقامت ایران بقدری خوراکیهای گوناگون و رنگ رنگ صرف کرد که اسهال گرفته بمرد. فکاهی نویس معروف یونان **مناندر** در نمایشنامه خود بنام «مستی» مخارج يك میهمانی بسیار مسرفانه را که بازیگران و موسیقی نوازان و عطریات هم داشته باشد يك تالنت یعنی ۱۳۷۵ تالر تخمین کرد.^۲ در صورتی که مخارج روزانه دربار شاه ایران چهل تالنت یعنی ۵۵۰۰۰ تالر بوده.

شاه معمولاً تنها خوراك میخورد و گاهی باشد که ملکه و یکی دو تن از

۱ - **وهوك** که یونانیها **اوخس** گویند نام **اردشیر سوم** شانزدهمین شاه هخامنشی است.
 ۲ - يك تالنت (تالان) طلا را ۵۶۰۰۰ فرانك و يك تالنت نقره را تقریباً ۵۶۰۰ فرانك فرانسه تخمین کرده‌اند. وزن تالنت معادل ۲۶ کیلوگرم بوده (مترجم).

شاهزادگان هم بر سر سفره او حاضر میشوند. **خشیارشا** مادرش نیز سر سفره حاضر میشد و بر بالای دست او می نشست ولی ملکه پائین تر از شاه جامی گرفت. اما امروز که ما از آن صحبت میداریم **داریوش** کلان دربار را میهمانی میدهد و میهمانان شاه با او در يك تالار غذا صرف میکنند، نهایت بین شاه و آنها پرده ای آویزان است و دوازده تن از میهمانان که همخوانان شاه محسوب میشوند پس از خوراك بحضور احضار میشوند تا شاه در آشامیدن تنهایی نکشد. شاه روی تخت خوابی که پایه های زرین دارد تکیه میدهد و میهمانان هر يك بیالشی که روی زمین است تکیه میدهند و ترتیب جا اینست که مقرب ترین آنها بسوی چپ شاه مینشینند زیرا گویند طرف چپ نسبت بحیات شاه خطرناکتر است. شخص دوم دست راست و شخص سوم باز دست چپ و بقیه هم بدین ترتیب جا میگیرند. ایرانیان نخست مانند پهلوانان داستان **همر** بر زمین می نشستند و تکیه نمیدادند یعنی به پهلوی نمی افتادند ولی بعد از کشودن مملکت های ماد و لیدی این عادت تکیه دادن را فرا گرفتند و کرسی و تخت منحصرأ برای نشستن شاه و با ملکه بود.

سر سفره ایرانی رسم است که باید بیشتر بیائین نگاه کرد. خوان هارا پیشکار مخصوص آماده میکنند و چندان خوراکی کرد می آورد که مقدار زیادی برای نوکر میماند، حتی بهره ای بزرگ هم بسکان میرسد. اگر شاه بخواهد توجه خاصی نسبت بما ابراز دارد ظرفی غذا از سفره خودش برای ما میفرستد. تمام میهمانان را مانند خود شاه پیش از نشستن بر خوان تاج گل بر سر زنند و برای این کار پیشخدمتهای مخصوص هست. شکوه خوان ایرانی از دیر زمان مشهور بوده چنانکه از نوشته های **هوراسی**^۱ هم آشکار میگردد. بعضی ولایات و شهرها مکلف بودند از محصولات مهم مخصوص آن نقاط به خورشخانه شاه بفرستند. خوان های شاه از سفره های زردوز کرا آنها پوشیده و روی آنها ظرفهای گوناگون زرین و سیمین

۱ Horace، نویسنده و شاعر نامی رومی در قرن اول قبل از میلاد (مترجم).

و نكاريں گذاشته است. گوشت مرغ و گوشت شكار كه هر روز مقدار زيادى از آنها كشته ميشود با سلقه مخصوصى آماده است. شاهان ايران بنام ميهن دوستى خوراك بيكانه تناول نميكند و گفته اند وقتى خدمتكار **خشايارشا** انجير آتن برسفره شاه گذارده بود و شاه قدغن فرمود تا باريكر اينكار را نكنند. اصلاً اغلب غذاهاى لطيف و خوبى كه بتوان تصور كرد در ممالك پهناور شامى آماده ميكردند و احتياج به غذائى بيكانه نيست. اينك نوع خوراكيهاى خوان شامى كه براى ميهமானان بر خوان مى نهند: تا فتونها و كرده هاى لطيف زعفران زده كه از سه جور گندم اعلاى مصر و يونان و سه قسم جو و گندم سياه تهيه ميشده، كلوچه ها كه از جو خويده و آرد ساخته شده و آنرا با يك نوع شيره تلخ مزه و تره كه در مملكت ماد ميرود بصرف ميكند، يك قسم گوشت خرو شتر هم ديده ميشود و ميكويند اينهارا موقع بختن مانند همان گاو كه در موقع جشن تاجگذارى مى پزند تمام تن بخته سپس پاره كرده اند، گذشته از اين ها گوشت قاز و بوقلمون و شتر مرغ و ماكيان و انواع مرغ ها موجود است، پياز و سير حتى انگوزه كه هنوز هم اهالى سيستان آنرا هميشه برسفره دارند جزو خوراكيها است. در مقابل تعجب و نفرت كه از نام (سيلفيوم) در ما حاصل شد همسايه ما پي برد و بما گفت شما اشتباه مى كنيد اين آن نيست كه مترجم يونانى شما Silphium ترجمه كرد و مقصود خوراكي است كه بايكنوع تره بيزك تهيه ميشود نه تنها با مزه است بلكه براى تندرستى هم سود دارد. معلوم ميشود هنوز در اين روزگار فلفل از هند ب ايران نيامده، در هر صورت نويسندگان يونانى آنرا در ايران ندیده اند. گذشته از آنها اقسام دانه هاى تند و معطر مانند رازيانه رومى^۱ و سياه دانه و كنجود و تخم سيسام، همچنين كاكوئى و كشمش و ترب و چغندر نمكى و هم انواع روغن مانند روغن سيسام و روغن تربنتين و روغن اقنطوس كرمان^۲ و روغن بادام شيرين و روغن ميوه جنگلى و كره كه مترجم ما چون نمى

۱ - Anis، يا ايسون.

۲ - Acanthus، شوكة البهود و رأس الشيخ نيز نوشته اند ظاهرأ از جنس كنكر باشد. روغن تربنتين كويا همان جوهر سقر باشد (مترجم).

شناخت آنرا روغن شیر ترجمه میکرد و این روغن بیشتر مخصوص ساکنین کوهستان است.

بعد از آنکه نمایش و عطر این خوراکیها آب بدهن ما می آورد پیش از شروع بخوردن از میهماندار خود طرز غذا خوردن را می پرسیم زیرا کارد و چنگال که نیست حتی دو تا چوب که در چین معمولست و آنها را چینیها با انگشتان گیرند نیز دیده نمیشود، تنها غاشق هائی هست که آنها در دست خدمتکارانست که آشامیدنیها را با آن بظرفها میریزند. سفره روی خوانی است که قریب يك پا از زمین بلندتر است و در گرداگرد آن بستر و بالشهای بترتیب خوب و راحتی چیده اند و این را بقدری خوب ترتیب میدهند که بعقیده ایرانیها اسباب شکفت بوناینها بوده و فهم آنها بآن نمیرسیده است. در میانه سفره کاسه بزرگی است از مس و روی آن پشته ایست از گوشت که قبلاً بریده شده و همراه آن خوراکیهای دیگر و نان هم هست. در آغاز خوراك پيشكاران آفتابه لیکن و دستمال می آورند تا ما دستها را شسته و ياك كنيم و همه دست چپ را بزیر لباس کرده و تنها دست راست را حاضر می كنيم و بيايك اشاره همگی روی غذا خم شده و دستها را بسوی پشته غذا می بازیم. آنچه ممکن است هر کس چهار انگشت را در گوشت سرخ شده فرو برده و با انگشت ابهام هم فشار داده پارچه بزرگی برای خود میکیرد. خوراك را از روی بشقاب بروی نان برده و آنرا جوری بدهان میگذارند که معمولاً انگشتها بلبها بر نمیخورد. اگر این عمل بخوبی جریان نیافت یا انگشتها به روغن غذا آلوده شد میتوان با دستمالی که برای این مقصود آماده است دستها یا دهن را ياك كرد. تصور اینکه آدم چگونه میتواند با دستهای خالی غذا بخورد برای ما سخت است ولی اگر بدانیم ایرانیها با چه دقت و سلیقه ای غذا را بدهن می گذارند تا حدی غرابت آن در نظر ما کمتر خواهد بود با اینهمه برای ماها بس دشوار است

۱ - معلوم میشود خوشبختانه مؤلف سیاحتنامه هائی را خوانده که مؤلفین آنها با مردمان با ذوق و کوچک دهن و مؤدب ایران هم خوراك بوده اند و الا خوب میدانیم بعضی از هموطنان که هنوز هم از چنگال و غاشق خبر ندارند هم دهن را دره می کنند و هم تمام کف و انگشتان را برای توپیدن لقمه بزرگ پهن میکنند و هم گاهی از انگشتان دست دیگر كك می گیرند! (مترجم).

که بدان آئین غذا بخوریم، گرچه اهل مشرق از آن غذاهای رنگارنگ زیاد خورده و بصدای کلفت آروغی اهمیت و لذت آنرا اعلام میدارند (رجوع کنید به سیاحتنامه Ker Porter جلد اول ۲۳۷، هم چنین بکتاب سیاحت بین النهرین تألیف اوپرت Oppert).

خوردنیهای شام و ناهار ایرانی بطور کلی شوخی بردار نیست و شخص نمیتواند پس از صرف آنها دیگر حالی داشته باشد تا مثلاً يك شعر ارتجالی بسازد زیرا شکوه و لذت آن در فوق تصور است.

آشامیدنیها هم همانطور گفته اند بدون دیونیسوس^۱ کمیدی نمیشود^۲. نیز گفته اند: «شراب صیقل فکرهای تیره و سنك فسان حس^۳ های کند و مهره کامیابی در شطرنج است!» در سفر آماده است.

بعد از اینها ادویه تند صرف میشود، جای آنست که غذاهای دیگر هم خورده شود از آنجمله اقسام شیرینی که صرف آنها باندازه خود شام و یا ناهار وقت میکبرد آماده است که بعد از دست شوئی بار دوم شروع به تناول آنها میشود. اینها اقسام مربا و شیرینی است که از میوه و عسل و آرد تهیه شده. اغلب میوه های خوب گران بها که بر سفره اروپائی دیده میشود اصلاً از مشرق زمین است و مخصوصاً از ایران آمده. هلو و زردآلو، شفتالو و شلیل و به و سیب و نارنج و لیمو و آلبالو و هندوانه و انجیر و کوجه و بادام و خرما جمله در ایران فراوان و همیشه سر خوان میهمان است. مخصوصاً بسته در ایران از دیرباز معمول بوده و گفته اند ازدهاك ایرانی ها را بسته خوار نامیده^۴ چنانکه فرانسویان آلمانی ها را کلم خوار مینامد. خوراکی نیز هست که آنرا شاه مغز یا مغز زرافش^۵ نام میدهند و ترکیب آن بر ما مجهولست همینکه نام آن لطافت و اهمیت آنرا نشان میدهد. پس از این شیرینی ها مقدار زیادی آشامیدنی آماده امر ما است که جمله را خدمتکاران مخصوص با

۱ - Dijonisius رب النوع انگور بموجب افسانه های یونان قدیم.

۲ - مقصود ازدهاك (آستیاژ) پادشاه ماد است. ۳ - مقصود از زرافش (زئوس) خدای یونان قدیم بوده. زئوس Zeus و دئوس رومی Deus و دیو و Dieu از يك اصل است (مترجم).

بایخ خنك کرده اند، نوعی شربت بابهدانه یا بیدمشك، شیرۀ میوه، شراب خرما، شیرۀ انگور، جمله در کاسه ها برق میزنند. در میان آشامیدنیها شراب خراسان هست که در چلك های مخصوصی از نسلی به نسلی نگهداشته و کهنه کرده اند و آنرا از انگور معروف مرو که گویند خوشه اش به درازای یکی دو پا میرسد نهیۀ کرده اند. همچنین شراب کرمان موجود است و انگور کرمان را رومیها از ایران وارد میکردند. شراب یونان هم بموجب توصیه طبیبان هست و در سفره آمادۀ نوشیداست. ساقی شاه از شراب اعلیٰ نخست خودش کمی میخورد و دهان غنچه او اول آلودۀ شراب میشود تا معین گردد که شراب زهر آلود نیست. ساقی شراب زیاد به داریوش میدهد و در روزهای جشن مهرگان اجازه دارد چندان میکساری کند که داریوش مست گردد ولی ساختمان شاه بقدری توانا و قویست که باسانی مدهوش نمیشود (کتاب آتاناوس Athenaeus فصل ۱۰، ص ۴۳۴).

گفته اند کامبوجیه سلف داریوش نیز روزی بیشتر از معتاد باده نوشی کرد و ساقی او پر خشب او را از این ناپرهیزی سرزنش کرد و شاه برای اینکه بنماید در حال او مؤثر نیست و ارادۀ او راست نمیکند و دستهای او را بلرزه درنمیآورد تیری نشانه کرده و راست از قلب فرزند خود زد! ساقیها معمولاً رخت سفید برتن میکنند و زیور زرین میزنند و پیاله می را بر سر انگشت بامیدهند. موبدان موبدی که بر سر خوان بود و از خوردن گوشت خودداری مینمود در این مجلس هم هست و از نوشیدن شراب امتناع میورزد و تنها آب گوارای خوب که از آب کرخه برای شاه میآورند و خود شاه چندان دلبستگی باین آب دارد که در سفرهای خود هم فرمان میدهد آنرا جوشانده و به تنکهای سیمین ریخته و با آبدارخانه میبرند. در این میان برای تفتن بعد از غذا و سهوات هضم خوراك نغمه نوازان و بازیگران بکار میافتند. نغمه نوازی در ایران مراحل بدوی و بچکانه موسیقی را که بکنوع تنبک زدن باشد طی کرده و ایرانیها از مصر ولیدی هم اقتباس نموده و موسیقی خوبی بمیان آورده، حتی بعد آموزگار عرب واقع شده اند. نخست

خواننده ای پیش آمده و تازی بامضرب استخوانی میزند که شبیه است به «کتور» عبرانی ها و «بامبرن» ارمنی ها. سپس يك سرود ظفر میخواند و از فتوحات **کوروش** که دشمنان را مغلوب نمود و شاهی را بخاندان هخامنشی نقل و سلطنتی بزرگ در آسیا تأسیس کرد یاد میکند. بعد از این خواننده بانوان بازیگر با آلات گوناگون موسیقی بمیان آمده و زنگی نیز بدست زده و ورقص میکنند و در میان رقص گاهی آوازی خوانده میشود، سپس یکی از بانوان آوازی میخواند و دیگران آنرا تکرار میکنند. **اناروش** شهریان بابل گروهی از نغمه نوازان بشمار صد و پنجاه تن آماده داشت که موقع ناهار و شام ساز زده میخواندند. آنگاه که اشکانیان **کراسوس** امیر روم را مغلوب کردند بانوان نغمه ساز تصنیفها ساخته و سرداران روم را مورد سخره قرار دادند. از طرف دیگر پس از شکست **داریوش سوم** در جنگ **اسکندر** بدمشق سیصد و بیست و نه زن نغمه نواز و خواننده بدست **پارمین** سردار **اسکندر** اسیر افتاده بود.

اگر چنانچه در این التذاذ سماع آرزوی نسیم آزاد هم داشته باشیم میرویم بیرون و در باغ پهناور قصر یا فردوس سیر و تماشا میکنیم، درختهای بلند و تناور در این باغ نیست. گرچه سروهای سبزی که شاخه های آن مانند زبانه های آتش مقدس بیابا سر کشیده اند در طرفین قصر بجایهای مخصوص قرار داده شده ولی اقسام گلهای لطیف از گل سرخ و لاله و بنفشه و نرگس و زنبه و آهاری و شمعدانی باغ را زینت داده و کل بیچ روی دیوارهای مرمر را پوشانده.

باغ بسیار موزون و مرتب و آراسته است و در گرداگرد آن نوعی شمشاد کاشته اند که اگر شاخه های آنرا بهم مانند تور بافتند يك دیوار زنده شبکه دار زیبایی اطراف باغ را فرا میگیرد.

در این میان شاه از سر سفره برخاسته و میهمانان را که شرف درك حضور او را داشتند مرتخص میکند و مأمورین مخصوصی بفرمان آنها را که مست و مدهوشند بیباغ میبرند تا از نسیم صاف عصر برخوردار گردند و طرف غروب شاه

باشماره ای سوار میشود و روی یلّه‌های بهن سنگی از میان صفهای غلامان میگذرد و برای گردش بشهر که در فاصله کمی از قصر واقع است میرود و در سرا سر رهگذر ها هر که باشاء تصادف میکند کلاه خود را با احترام برداشته و کرنوش کرده بخاك میافند و اگر سوار باشد فوراً پیاده شده همین کرنوش را بجا میآورد. در آنسوی شهر کوه با خارز سنگهای خود نمایانست مخصوصاً يك قسمت سنگهای مرمری آن دیده میشود که شاهان هخامنشی از آن برای خود گور سازند و **داریوش** راست رو بدان جهت مینهد زیرا پس از اتمام قصر خود بفکر ساختن خانه آخرت خواهد بود. مرگ بی پرواست و بکلمه درویش و برج و باروی شاهان یکسان روی میآورد و شاهان با آن همه توانائی تنها کاری که از دستشان ساخته است آنست که جای از سنگ برای تن خود بسازند تا مگر خاك آنها چند قرن دیرتر پراکنده شود. آنکاه که بشر در مرگ تأمل کرد و اینرا که قوای جسمانی یکباره توقف میکنند و اجزای تن بنا گهان از کار میافتند و آن حال غریب و ترسناک که مرگ مینامیم پیدا میشود مورد فکر و مطالعه قرار داد نتوانست باور کند که زندگی همه این تن خاکی است و کمان کرد روح بعد از رفتن از جسد میماند و باز ارتباطی با آن پیدا میکند و رستاخیزی میشود. این عقیده را درین بسیاری از اقوام قدیمه می بینیم که از همان روزگار پیشین دیدند آفتابی که غروب میکند روز دیگر باز از نو طلوع مینماید و پیش خود گفتند مرد نیز چنین است که پس از مرگ رستاخیز خواهد کرد. بموجب عقیده بعضی ملت های قدیم روح بعد از مرگ بیک جای زیر زمینی میرود و در آنجا روح شاه و کدا یکسانست و این ارواح ناتوان و خاموش و بی نفس بیشتر بسایه شبیهند. این عقیده ظلمانی را کشیشان آنروز کار ترویج کردند تا اینکه ملت ها حتی نخبه و دانایان آنها برای خود گورهای محکم و فراخ ساختند و کم کم عقیده رجعت روح با همین بدن رواج یافت و مردم از پی حفظ تن مرده شدند و مردم مصر و بابل و افریکای شمالی به مومیا کردن اجساد پرداختند، حتی ایرانیها هم این عادت مومیائی کردن و گذاشتن مرده

را از مصریها گرفتند و چندی عمل کردند در صورتیکه همسران آری آنها مانند
 مادها و هندیها و یونانیها و سلاوها و سلتها حفظ تن مرده را هر گز ارزشی نمیدادند.
 از روی همین عقاید است که خانه آخرت شاه ایران مانند خانه مسکونی با
 اثاثیه و اسلحه و لباس تهیه شده و چنان استوار ساخته شده که قرنهای در برابر طوفان
 حوادث پایدار بوده و مانده است. مقبره های هخامنشی را که بسیار شبیه بهمند
 میتوان اینگونه توصیف نمود: دیوار عمودی بلند و کوهینی تصور کنید از خار
 سنگ. در این دیوار از شصت و هفتاد قدم ارتفاع شروع کرده و فضای بزرگی
 بشکل چلیپا کنده شده که عمق آن تا چهارده پایدیوار فرو رفته و ارتفاع آن حدود
 صد یاست. این چلیپا بنظر در سه قسمت دیده میشود يك قسمت تمام ضلع افقی، دو
 دو قسمت بالا و پائین ضلع عمودی یعنی مثل اینکه این دو ضلع بالا و پائین بواسطه
 ضلع افقی از هم بریده شده اند. عرض ضلع افقی کمتر است یعنی حدود نصف
 بهنائی ضلع عمودیست. بهنائی دو ضلع عمودی پائین و بالا از بلندی آنها تقریباً
 يك پنجم بیشتر است. قسمت پائین ضلع عمودی که حدود ۳۳ یا بلندی دارد
 صاف است و روی آن نقشی نیست. قسمت میانه یعنی قسمت تقاطع ضلع عمودی
 و افقی از روی همان نقشه جبهه قصر دار یوش در استخر ساخته شده و تفصیل آن
 اینست که چهار ستون از خود سنگ این قسمت کنده و برجسته کرده اند که بین
 هر دو ستون هفت پا فاصله هست. روی این ستونها سرتاسر سنگ را سه تخته بریده
 و تخته فوقانی را دنداندار کرده اند. روی این قسمت در وسط نقش نبات معروف
 مقدس (هوم) است که نشانه جاویدانی روانست و در هر يك سوی آن هشت شیر
 پشت سر هم نقش شده. در میان دو ستون میانین مدخل مقبره است که حاشیه ها
 در اطراف آن تراشیده اند. این مدخل از قسمت فوقانی بسته است و در قسمت
 پائین بار تفاع چهار پا و نیم باز بوده که آنها بعد از گذاشتن نعش مسدود کرده شده.
 در قسمت فوقانی ضلع عمودی بالائی دو قسمت تخته سنگ بالای هم است که در لوحه
 هر قسمت چهارده نقش مرد کنده شده و هر دو صف دستها را بالا داشته و کوئی

قسمت روی سر خود را حمل میکنند. این قسمت فوقانی تر در واقع نقش تالار جلوس است و در جنب چپ این لوحه نقطه مرتفع سه پله ای نقش شده که در آن داریوش ایستاده درحالتیکه بدست چپ او کمانی است و دست راست را مانند حال دعا بلند کرده. جنب راست لوحه باز روی سه پله آتشکده ای نقش شده که آتش مقدس از آن ساطع میشود. بر فراز تمام این نقوش تمثال الوهیت است. حلقه ایست که پره های شاهین بر آن پیوند است و در میان آن حلقه پیکر انسانی از نیمه تن بیلا دیده میشود که لباس مادی بر تن دارد و دیهیمی بر سر نهاده و بدست راست اکلیلی گرفته و دست چپ بشکل افاضه و تقدیس بلند است. در گوشه راست لوحه قرص آفتاب نقش شده. معنای این ترتیب آشکار است. قسمت تحتانی چلیپا که صاف است بمثابة دیوار قصر است و قسمت نقش مدخل مقبره و اطراف آن در واقع بمثابة جبهه قصر است و تخته سنگهای روی ستونها نقش قصر است مانند قصر داریوش در استخر که از تیر و چوب میساختند و نقش داریوش در روی آن علامت است از اینکه داریوش روی بام قصر رفته و در آنجا آفتاب و مظهر زمینی آن آتش را ستایش میکنند. ایرانیها خدا را در نقاط مرتفع ستایش میکنند و اینجاست داریوش که از قصر رو بآن سرای میرود باز از جای بلند مشغول نیاز و درود است. درون این گورها از هم فرق دارد و بطور کلی حفره قبر را بر سنگ کنده اند ولی زیر مسدود است.

داریوش مشغول مراقبت کارگران ایرانی و یونانی خویش است که با تیشه و میله های مخصوصی در سنگمکاری هستند و در کار خود چنان ماهرند که خطوط میخی را در میان نیم ستونها در پشت سر پیکر شاه بسلیقه مخصوصی حک میکنند. شاید داریوش در موقع مراقبت کارگران مرک خود را در عالم خیال مجسم میکرد و این را که چگونه تن او را مومیائی کرده و از قلعه کوه بواسطه چرخ طناب بقعر بقعه سنگی فرود خواهند آورد و او از آن تاریکخانه سنگی را باز گشت

نخواهد داشت در پیش چشم میداشته و در این پندارهای سیاه مرگ هم از تصور يك پیش آمد ناگوار غفلت داشته و آن این بود که گویند موقع اتمام ساختمان این مقبره گشتاسپ پدر داریوش با زنش خواستند درون مقبره را ببینند و بنا شد آنها را با چرخ طناب بدانجا آویزان کنند و از بد حادثه در این بدن ماری پدید آمد و مردمی را که مواظب چرخ بودند بهراس انداخت و چرخ از دست آنها بدر رفت و گشتاسپ و زنش هر دو پرت شدند و تن آنها از هم گسیخته و پراکنده اگر دید. این بود مقدمه ساختمان مقبره داریوش که خود در سن ۶۳ بدانجا رهسپار شد.

اکنون موقع آنست که داریوش را با خیالات خودش تنها بگذاریم و آهسته از آن قصر آخرت راه بیافتیم و روبشیراز نهیم و بفردوس کنار رکن آباد رویم و آواز بلبلان را که در بوته های گل میخوانند بشنویم و آنگاه که چراغها روشن میشود نغمه غزل حافظ را که با وجود حرام بودن می ما را باشامیدن آن دعوت میکند گوش کنیم:

«بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت»
«کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلی را»

فهرست اسماء رجال

« این فهرست بهمت آقای مهدی اکباتانی معاون و
مصحح مطبعة مجلس تهیه شده ، ایشان در تصحیح مطبوعات
و کتبی که برای چاپ بایشان محول میگردد سلیقه و علاقه
و اهتمام خاصی از خود بروز میدهند و در انجام وظیفه بیش
از آنچه بعهده ایشانست ساعی هستند و خدماتشان شایسته
هر گونه سپاسگزاری است » دکتر رضا زاده شفق

ابیم : ۱۵،	آناناوس : ۲۹،
اتوشا : ۲۰،	آخیلوس : ۱۹،
اُخس (= وهوك) : ۲۴،	آذرخش : ۱۸،
اخشورش : ۲۳، ۲۲،	آذرکشسب : ۱۸،
آدبسه اوس : ۱۶،	آذرکشنسب : ۱۸،
اردشیر بهمن : ۲۴، ۲۲، ۲۰،	آرشاك : ۱۵،
ارکید : ۱۱،	آریارامنه : ۱۸،
اسپاتین : ۱۷،	آزدهاك (= آستیاژ) : ۲۸،
اِستر : ۲۳، ۲۲،	آستیاژ : ۲۸،
اسکندر : ۳۰، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۷،	آسوربانیمال : ۱۱،
اسمر دیس (= بردیه) : ۱۷،	آشوربنی بعل (= آسوربانی پال) : ۱۱،
اشیل : ۱۹،	آفرودیت : ۱۶،
اصطخری : ۱۸،	آناروش : ۳۰،
امشاسپندان : ۱۸،	آنتیوخوس : ۱۵،
انبارید : ۱۸،	ابن خرداذبه : ۱۸، ۹،
انبارکید : ۱۸،	

اوپرت (Oppert): ۲۸،

اویبار: ۱۸،

اهورمزد: ۱۸،

ب

بخت النصر: ۱۵،

برديه: ۱۷،

بقراط (= هپوکرات): ۲۰،

بیدشخ: ۱۹،

پ

پارمینو: ۳۰،

پاورانیاس: ۲۴،

پر خشب: ۲۹،

پیترودلاواله (Pietro Della Valle): ۱۰،

ت

تاخوس: ۲۴،

تریستنسن: ۱۶،

چ

چنگیز خان (کتاب): ۵،

ح

حافظ: ۳۴،

خ

خشیارشا: ۹، ۱۰، ۲۵، ۲۶،

خیلیارخوس (Chiliarche): ۱۲،

د

داریوش: ۳، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳،

۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۲،

۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴،

داود: ۱۵،

دبیرید: ۱۸،

دموکیدس: ۲۰،

دیو نیسیوس (Dijonius): ۲۸،

ر

رامسیس: ۱۳،

رانوشید: ۱۲،

رحابیم: ۱۵،

ز

زاوش (زئوس): ۲۸،

زرتشت: ۱۸، ۱۹،

س

ساردانیال: ۱۱،

سلیمان: ۱۳، ۱۵،

سموئیل: ۱۵،

سورن: ۱۸،

سیه‌نیدس: ۱۹،

شش

شاپور: ۱۵،

شاپوه (مورخ ارمنی): ۱۵،

شپیکل (مورخ): ۹،

فی

فردیناند (= یوستی Ferdinand Justi):

۶، ۳

فرعون: ۱۳، ۱۱،

فیثاغورس (کتاب سیاحتنامه): ۵،

فیلوسترانوس (Philostratos): ۱۵،

ق

قسطنطین (= کنستنتین): ۱۵،

ک

کامبوجیه (= کامبیز): ۲۹، ۷،

کامبیز: ۷،

کتزیاس: ۲۰،

کراسوس: ۳۰،

کریپورتر (Ker Porter): ۲۸، ۲۲، ۱۷، ۱۰،

کریستنسن (Christensen): ۱۲،

کنستنتین (= قسطنطین): ۱۵،

کورتیوس (Ernest Curtius): ۱۵، ۱۳،

کوروش: ۷، ۹، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۳۰،

کیهان (= آقای مسعود - مؤلف

جغرافیای ایران): ۹،

گ

گبرییه: ۱۷،

گشتاسپ: ۷، ۳۴،

م

مسیح: ۱۶،

مناندر: ۲۴،

مؤبد مؤبدان: ۱۸، ۲۹،

مهر: ۱۱، ۸،

ن

نابلیئون (کتاب تاریخ قرن هیجدهم و

انقلاب کبیر فرانسه): ۵،

نادرشاه (کتاب): ۵،

ناصرالدین شاه: ۹، ۱۴، ۱۷،

و

وزرک فرمدار: ۱۲،

وهوک (= اخس): ۲۴،

ه

هازارایت: ۱۲،

ی

یاقوت: ۱۸،
یواب: ۱۵،
یوستی (= فردیناند Justi) :
۶، ۳

اسماء امکنه و طوائف و کتب

ارمنی: ۱۲، ۱۸، ۳۰،
اروپائیها: ۲۱، ۲۸،
ارومیّه: ۱۸،
اسپارتهها: ۲۴،
استخر: ۸، ۹، ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۳۲، ۳۳،
اسکوتی: ۲۱،
اسکیت: ۲۱،
اشکانی: ۱۱، ۱۴، ۱۵،
اشکانیان: ۱۸، ۳۰،
افریکای شمالی: ۳۱،
اکباتانا (= همدان): ۸،
ایتالی: ۱۶،
ایتالیائی: ۱۰،
ایران: ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴،
۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۶،
۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۲،
ایرانی: ۱۴، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸،
۲۹، ۳۳،
ایرانیان: ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۵،

هرودوت: ۱۷، ۲۴،
هزارید: ۱۲، ۱۸،
همر: ۱۳، ۱۶، ۲۵،
هوراس (Horace): ۲۵،
هیپوکرات (= بقراط): ۲۰،

آتن: ۲۶،
آذربایجان: ۹، ۱۸،
آربل: ۹،
آری (= آریائی): ۳۲،
آسیا: ۳۰،
آسیائی: ۱۶،
آسیائیها: ۱۴،
آسیای صغیر: ۹،
آسور: ۱۳، ۱۴، ۱۶،
آسوریها: ۱۶،
آشوریها: ۱۱،
آلبانی: ۱۹،
آلمان: ۶،
آلمانی: ۲۸،
اتروسکی: ۱۶،
ارس: ۹،

۳۱، ۲۷

ایستوس: ۱۴،

ایلیاد (کتاب): ۱۶،

پ

بابل: ۱۱، ۱۵، ۳۰، ۳۱،

بابلی: ۱۳،

باختری: ۲۱،

بختیاری: ۹،

بنی عمون: ۱۵،

بیت المقدس: ۲۱،

بیزانس: ۱۵،

بین النهرین: ۲۸،

پ

پارسی: ۱۲، ۲۰،

پروس: ۱۲،

پلوار: ۹،

یومیهئی: ۱۴،

ت

تخت جمشید: ۱۴، ۱۵، ۱۶،

تخت سلیمان: ۱۸،

توراة: ۱۵، ۱۶، ۲۲، ۲۳،

ج

جنت: ۳۴،

چ

چهل ستون: ۱۰،

چین: ۲۷،

خ

خراسان: ۲۹،

خوارزم: ۲۲،

د

دریای احمر: ۱۳،

دمشق: ۳۰،

ر

رکن آباد: ۳۴،

روم: ۱۱، ۱۴، ۳۰،

روم (کتاب تاریخ -): ۴،

رومی: ۱۸، ۲۵، ۲۶، ۲۹،

ز

زبور: ۱۶،

زرتشتی: ۱۹،

س

سارد: ۹،

ساسانی: ۱۱، ۱۲، ۱۸،

ساسانیان: ۱۵،

سالامیس: ۱۹،

سگستان (= سجستان) : ۲۱،

سکه‌ها : ۲۱،

سلاوها : ۳۲،

سملت‌ها : ۳۲،

سیستان : ۲۶، ۲۱،

ش

شوش : ۲۳، ۹، ۸،

شیراز : ۳۴،

شیز : ۱۸،

ح

عبرانیها : ۳۰،

عرب : ۲۹،

ف

فارس : ۲۳، ۱۷، ۹،

فرانسه : ۲۴، ۵،

فرانسویان : ۲۸،

ق

قرن نوزدهم (کتاب تاریخ -) : ۵،

قرن هیجدهم (کتاب تاریخ -) : ۵،

قرون جدید (کتاب تاریخ -) : ۵،

قرون وسطی (کتاب تاریخ -) : ۵،

قصر صدستون : ۱۱،

ک

کامفیروز : ۹،

کر (= رود) : ۹،

کرخه : ۲۹،

کرمان : ۲۹، ۲۶،

کروتین : ۲۰،

کلیکیا : ۱۹،

کمیسیون معارف : ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۲،

کور (= کر - رود) : ۹،

کوناکرا : ۲۰،

کوه گیلویه : ۹،

گ

گریها : ۱۱،

کزکه (= کنزک) : ۱۸،

کنجه : ۱۸،

ل

لیدی : ۲۹، ۲۵، ۹،

م

ماد : ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۲،

مادی : ۲۰، ۲۲، ۳۲،

مازندرانی : ۲۱،

مراغه : ۱۸،

و

وُزُو (= آتشفشان) : ۱۴،

ه

هخامنشی : ۹، ۱۹، ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۳۲،

هرموس (= زود) : ۹،
هکمنه (= همدان) : ۸،
همدان : ۱۸،

هند : ۱۹، ۲۱، ۲۶، ۳۲،

ی

یونان : ۶، ۱۳، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹،

یونان (کتاب ملل شرق و -) : ۴،

یونانی : ۸، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱،

۲۴، ۲۶، ۳۲، ۳۳،

یونانیان : ۱۶، ۱۹، ۲۴، ۲۷،

یهودیه : ۱۵،

مزو : ۲۹،

مسالك وممالك (کتاب -) : ۹،

مصر : ۷، ۱۱، ۱۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۱،

مصری : ۱۶، ۲۰، ۲۴،

مصریان : ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۳۲،

مصلی : ۳۴،

معجم البلدان (کتاب -) : ۹،

ن

ناپل : ۱۴،

نابولی : ۱۴،

نزهة القلوب (کتاب -) : ۹،

نسا : ۲۲،

نیشابور : ۲۲،

نیل : (= رود) ۱۳،

نینوا : ۱۱،

